

گفتگو با لاله تقیان درباره‌ی تاریخچه‌ی مجله‌ی نمایش و فصلنامه‌ی تئاتر

گفتگو با لاله تقیان، مدیرعامل و مدیر اجرایی مجله‌ی نمایش، در بهار ۱۳۹۷

— علی دهباشی: راجع به زمینه‌های کارتان صحبت کنید و اینکه چطور شد مجله نمایش و فصلنامه تئاتر شکل گرفت؟

لاله تقیان: فصلنامه‌ی تئاتر سابقه‌ی بیشتری دارد. من اصلاً در دانشگاه تئاتر خواندم. و آنچه به طور تخصصی خواندم کارگردانی و بازیگری بود. ولی پس از چند سال اینطور پیش آمد که به دنبال روزنامه‌نگاری بروم. از مجله‌ی رودکی شروع کردم، و در فرهنگ و زندگی و بعد روزنامه‌ی آیندگان که به عنوان منتقد تئاتر در آنجا بودم. تا حدود سال ۵۵ که آقای نصیریان رئیس اداره‌ی تئاتر بودند و خود آقای ستاری عضو شورای تئاتر بودند و تصمیم گرفتند که یک مجله‌ی تئاتری منتشر کنند. در آن سالها من در اداره‌ی تئاتر نشریه‌ی کوچکی منتشر می‌کردم به اسم «پانزده روز تئاتر»؛ و این الگویی بود که ما از نشریه اداره‌ی هنرهای دراماتیک که دکتر فروغ آن را در می‌آورد، گرفته بودیم و به همان قطع و اندازه یک بروشور آکاردئونی بود که یک مقاله‌ی مختصری در آن بود. به علاوه اخبار تئاتر که آن را برای همه می‌فرستادیم، و خیلی هم چیز جالبی بود برای اینکه اخبار تئاتری را به همه جا می‌رساند، به تمام شهرستانها و همه‌ی علاقه‌مندان. این نشریه رایگان بود، در نتیجه خوب جا افتاده بود. وقتی در آن شورای عالی تئاتر تصمیم گرفتند که مجله‌ای خاص تئاتر منتشر کنند، قرار بود که یک فصلنامه‌ای برای تئاتر منتشر شود که شادروان خلیل موحد دیلمقانی سردبیر آن باشد. و ایشان هم شروع کرد به کار. و شماره‌ی اول را زنده یاد دیلمقانی در آورد.

بعد صحبت شد که شخص دیگری آن کار را بکند. من هم چون آنجا بودم و کار «پانزده روز تئاتر» را انجام می‌دادم و در جریان کار فصلنامه بودم، پیشنهاد کردند که آقای سید حسینی که در سازمان تلویزیون مشغول خدمت بود، سردبیر باشند و ایشان هم به عنوان سردبیر آمد و من مسئول شورای نویسندگان بودم. چهار شماره بعد را منتشر کردیم که جمعاً شد پنج شماره، و پنجمین شماره‌ی آن درست در آبان سال ۵۷ در آمد. متأسفانه بر اثر حوادثی که رخ داد اصلاً توزیع نشد. یعنی آدمهایی که حال و هوای سیاسی داشتند، با این مجله مخالفت‌هایی کردند در حالیکه نه فقط مجله‌ای دولتی محسوب نمی‌شد بلکه پنج سر مقاله دارد که همه‌ی آنها اعتراض به دولت است و جدا از آن برای تئاتر است.

به هر حال این سابقه‌ی اصلی ارتباط من با این مجله و فصلنامه‌ی تئاتری بود که از سال ۵۵ شروع شد به انتشار و در سال ۵۷ متوقف شد. بعد به هر حال نویسندگان پراکنده شدند و تشکیلات عوض شد، و اداره‌ی تئاتر دیگر آن مرکزیت سابق را نداشت و آدمهای جدیدی که آمدند، مرکز هنرهای نمایشی را درست کردند و در کنار آن یک نهادی به نام انجمن نمایش درست شد. این انجمن نمایش یک اساس نامه‌ای داشت و یک پولی به عنوان کمک از دولت می‌گرفت که بتواند کار تئاتر را پشتیبانی بکند. در آن اساس نامه، پیش‌بینی شد که کتاب‌های تئاتری منتشر شود و مجله‌ای در بیاید به اسم «مجله‌ی نمایش» که به اصطلاح به تئاتر روز ایران و جهان پردازد. بعد یک «فصلنامه تئاتر» چاپ شود که فقط خاص پژوهش‌های تئاتر درباره‌ی تئاتر ایران باشد و نه فقط پژوهش‌های خارجی، هر چه درباره‌ی تئاتر ایران ممکن است و ضمناً «پانزده روز تئاتر» هم ادامه پیدا کند. البته این انجمن نمایش تا سال ۶۳ از لحاظ مطبوعات کاری نمی‌کرد تا در سال ۶۳ آقای علی منتظری دعوت شد که بیاید به مرکز هنرهای نمایشی و مجله‌ی نمایش را به اصطلاح سرپرستی کند. ایشان هم آمد و چند نفری را جمع کرد و چهار شماره‌ی مجله نمایش به چاپ رسید که در چهارمین شماره توقیف شد به این دلیل که ما تصویری از چخوف را روی جلد گذاشته بودیم که برای آقایان این شبهه پیش آمد که این تصویر آقای بازرگان است. به هر حال مجله توقیف شد و در نیامد تا سال ۶۶ که آقای منتظری رئیس مرکز هنرهای نمایشی شد. ایشان همان روز که رئیس شد من را صدا کرد و گفت که من می‌خواهم انتشارات تئاتر راه‌اندازی شود و مجله نمایش در بیاید. هنوز فصلنامه جدی نبود که ما دوباره همان پانزده روز تئاتر و مجله‌ی نمایش را در آوردم و من مدام می‌گفتم که آقای منتظری اجازه دهید فصلنامه را هم در بیاوریم، پژوهش تئاتر مهم است و ایشان هم یک اخلاق خوبی داشت

که هر جایی را که به قول خودش متوجه نمی‌شد که چه می‌شود می‌گفت توکل به خدا، برو انجام بده ببینم چه می‌شود، بعد تصمیم می‌گیریم. به این صورت ما شماره اول فصلنامه‌ی تئاتر را به سرعت و به کمک کسانی که دست‌اندرکار کار پژوهش‌های تئاتری بودند در آوردیم. و آقای منتظری هم خوشش آمد و گفت که این نشریه‌ی خوبی است و ادامه دهید. و ما هم آنرا ادامه دادیم دوره‌ی اول آن را تا سال ۷۰ که آقای خاتمی از وزارت رفت و آقای منتظری هم با ایشان رفت، منتشر کردیم و آقای لاریجانی بلافاصله و بعد از او آقای میرسلیم وزیر شد، اما در همین سال بود که دعوتنامه‌ای برای من از سازمان یونسکو رسید، با امضای فدریکو مایور که مرا به عنوان سردبیر یکی از بهترین نشریات تخصصی آسیا (فصلنامه تئاتر) به سمینار توسعه و آزادی مطبوعات در قزاقستان دعوت کرد و این موفقیت بزرگی برای فصلنامه‌ی تئاتر بود. این دو وزیر با مطبوعات تئاتری روی خوشی نداشتند، در نتیجه فعالیت‌های ما تعطیل شد. اصلاً انتشارات تعطیل شد. یعنی حتی چاپ کتاب هم تعطیل شد. صریحاً هم به من گفتند ما نمی‌خواهیم. در نتیجه باز این وقفه برای چندمین بار پیش آمد. در سال ۷۶ آقای خاتمی آمد و رئیس جمهور شد. و آقای سلیمی را آوردند به عنوان رئیس مرکز که ایشان هم باز من را خواستند و گفتند که من این انتشارات را می‌خواهم و ما آن را راه‌انداختیم که این بار مجله‌های ما با شماره‌ی مسلسل یعنی دوره‌ی جدید شماره‌ی یک را اعلام کردیم ولی مسلسل قبلی را هم ادامه دادیم.

— که می‌شد چندمین شماره فصلنامه تئاتر؟

لاله تقیان: ۳۷ شماره منتشر کردیم. ۱۶ شماره دوره‌ی اول و ۲۱ شماره دوره‌ی دوم بود که می‌شد ۳۷ شماره. آن را هم در آوردیم تا زمانی که باز در اواخر دوره‌ی آقای خاتمی بود که تمام مدیرکل‌ها عوض شدند، و آقای دکتر نشان را آوردند. این را هم بگویم به شما که این مجله در دوره‌ی آقای منتظری مجوزی به صورت مجوزهای امروزی نداشت. خود ایشان به هر حال ارتباط‌هایی داشت که برای هر شماره ما جداگانه یک مجوز می‌گرفتیم و آن را در می‌آوردیم و مشکلی هم نداشت. اما دوره‌ی آقای سلیمی رفتیم مجوز رسمی گرفتیم. چون کمی قوانین جدی‌تر شده بود و آقای خاتمی هم تأکید می‌کرد که قانون و قانون. ما هم شاید بی‌خودی جدی گرفته بودیم ولی به هر حال جدی شده بود. آقای دکتر نشان وقتی آمد به من گفت که خیلی خوب است خیلی خوب است شما تمام این کارها را ادامه دهید. فصلنامه را چاپ کن و اسم مدیر مسئول قبلی را بردار و اسم من را بگذار.

من گفتم که این از لحاظ قانونی امکان ندارد و شما باید مکاتبه کنید. خلاصه این منجر شد به دعوی من و آقای نشان در این مورد. و مجدداً مجله و فصلنامه و انتشارات تعطیل شد. یعنی شما ببینید یک جا، یک نهادی به هر حال یک مکانی که سالها به بدبختی ما آن را سر پا نگه داشته بودیم بالاخره این طوری تعطیل شد، تا امروز که گروه دیگری آنجا هستند و دارند یک کارهایی می کنند ولی فصلنامه‌ی تئاتر به خصوص به شیوه‌ای که ما پیش بردیم یعنی مختص به پژوهش‌های تئاتر راجع به ایران، دیگر تمام شد. حتی فصلنامه‌های جدیدی که در می‌آید در آنها پژوهشی وجود ندارد. کلاً ترجمه از مقالات خارجی است و دیگر ربطی به آن ندارد و یک چیز جداگانه است.

– به این نام هم دیگر چیزی در نیامد؟

تقیان: نه، آن چیزی هم که الان در می‌آید به این نام نیست. اسمش کمی فرق دارد. ولی ظاهراً خواستند جایگزین این باشد.

– چه مدتی است الان که انتشار مجله را شروع کردند؟

تقیان: از دو سال و اندی پیش. الان دیگر حدود ۳ سال می‌شود.

– آخرین شماره‌ی آن شماره‌ی چندم می‌شود؟

تقیان: در دوره‌ی بعد از ما سه شماره چاپ شد.

– خانم تقیان نحوه‌ی اداره‌ی مجله، چگونگی کامل شدن، دوره‌های مختلف و تفاوت‌های آنها. در ابتدا چگونه شما طرح مجله را ریختید؟ یعنی شما نیاز آن را گفتید ولی چگونه تقسیم‌بندی می‌شود؟

تقیان: ببینید با آقای منتظری ما زیاد مسئله‌ای نداشتیم. چون آقای منتظری، خودش هم کار مطبوعاتی می‌کرد و زمانی که ما مجله‌ی نمایش را با آقای منتظری در می‌آوردیم اگر اشتباه نکنم ایشان سردبیر هجده مجله بود. یعنی ایشان سردبیر چهار تا مجله در خود روزنامه‌ی اطلاعات، بود. اطلاعات هفتگی، ماهانه، سیاسی، اقتصادی. همه جور چیزی زبردست ایشان بود و به هر حال می‌دانست مسئله چیست. ولی آن روزی که به من گفت شما آن کار را انجام بده که من با همکارم آقای دکتر صوتی آمدیم نشستیم و گفتیم چه بکنیم و چه نکنیم؟ باید به شما بگویم که ما نه کاغذ داشتیم، نه مداد داشتیم، نه صندلی داشتیم، نه اتاق داشتیم، ما چهار شماره مجله‌ی نمایش را روی پله‌های مرکز هنرهای نمایشی

نشستیم در آوردیم. یعنی دوتایی نشستیم روی پله و مقاله‌هایی که می‌آمد یا به هر حال سفارش کرده بودیم که بیاید را مرتب می‌کردیم. آقای دکتر صوتی می‌رفت دنبال کارهای فنی مجله و چاپ می‌کردیم، ولی دوره‌ی خوشی بود، دوره‌ی خیلی خوبی بود برای ما. آقای منتظری هم برای ما مزاحمتی واقعاً فراهم نمی‌کرد. پشتیبانی خوبی از کار ما می‌کرد. دقیق‌تر بگویم انتشار مجله نمایش، فصلنامه تئاتر، انتشارات نمایش و برای انتشار کتاب‌های تئاتری؛ این سه تا که مدیریتش را به من داده بودند، در واقع با همین یک مدیر و همان مسئول فنی اداره شد. ما آنجا نه گروه نویسندگانی داشتیم و نه هیچ چیز دیگری. فقط ارتباط و آشنایی‌های هر دوی ما، هم آقای دکتر صوتی هم من با آدم‌های مختلف به هر حال مقاله به ما می‌رساند و ما مشکلی پیدا نمی‌کردیم. گاهی مجله عقب می‌افتاد یا گاهی به یک دلایلی که ربطی به کار مجله نداشت و کاملاً اداری بود وقفه‌هایی پیش می‌آمد و این در آن مرکز خیلی طبیعی است. غیرعادی نیست. ولی مشکل نداشتیم. ما در واقع تا زمانی که آقای دکتر نشان آنقدر مشکل فراهم کرد مشکلی نداشتیم. ما در دوره‌ی بعد هم که آقای سلیمی و آقای شریف‌خدایی بودند، مشکل مالی زیادی داشتیم یعنی اگر بودجه‌ای برای این کار هم بود به ما نمی‌رسید و به همه هم بدهکار بودیم، خود ما هم به صورت مجانی در واقع کار می‌کردیم ولی جلوری چاپ مجله را نمی‌گرفتند. ما به همین راضی بودیم. تمام همکارهای ما هم به همین راضی بودند که کار باشد، وقفه‌ای در آن ایجاد نشود، حالا پول هم بعداً. ولی متأسفانه آقای نشان اصلاً کار را تعطیل کرد. یعنی اصلاً اجازه نداد که ما دیگر مجله‌ای را در بیاوریم و اجازه نداد که دیگر کتابی در بیاید. و یک نهاد انتشاراتی را به این وضع تعطیل کرد. شما فکر کنید که برای سه سال حتی یک کتاب هم نتوانید منتشر کنید. در حالیکه سی، چهل تا کتاب آماده داشتیم یعنی حتی زینک آماده. هنوز هم هست. جلد سوم دائرةالمعارف تئاتر پلنیاد که ما داشتیم در می‌آوردیم، زینک‌هایش هنوز هم هست. چاپ نشد. ۱.

– مقالات را چگونه انتخاب می‌کردید؟ یعنی روش کارتان چگونه بود؟

تقیان: روش کار ما که خیلی هم در این مورد آنجا بحث کردیم، بیشتر تأکید من این بود که مجله‌ی نمایش یک مجله‌ی آموزشی باشد، حتی المقدور. چون آزمون کم و کسری آموزشی خیلی بیش از حالا داشتیم. دانشکده‌های ما اصلاً استادش هم خیلی چیزها را

نمی‌دانست چه برسد به شاگردانش. تأکید من این بود که این مجله آموزشی باشد. و سطح آن هم بالا باشد. یعنی فرض کنید ما مجله‌ای بودیم که برای اولین بار در مملکت ایران «دومیل» را معرفی کردیم. حالا البته خیلی‌ها اسمش را شنیده‌اند و می‌شناسند. و خیلی‌های دیگر را که خود آقای ستاری می‌توانند به شما بگویند. خیلی‌ها را که او معرفی کرد یا دیگران. یا به بحث‌های خیلی مهم روز می‌رسیدیم. برنامه‌هایی که روی صحنه بود. حالا باعث کدورت خیلی کارگردان‌ها هم شده، ولی باید این حقایق گفته می‌شد. یعنی من معتقدم باید یک روزی بالاخره تئاتر ما ظرفیت پذیرفتن این حقایق را پیدا بکند. این جای تأسف است که آدم ایرادهایی را ببیند و نتواند بگوید برای اینکه ظرفیتش از آن طرف نیست. به من البته خیلی اعتراض می‌شد در مورد سطح این مجله که خیلی بالا است. به شهرستان می‌رود و بچه‌ها نمی‌فهمند. همیشه هم جواب من یکی بود که بچه‌ها باید سعی کنند خودشان را بالا بکشند. من نمی‌توانم پیام پایین در سطح آدمهایی که هیچ نمی‌دانند. این اختلاف را ما تا آخر هم داشتیم و مثلاً فرض کنید برای نقد تئاتر من با خودم فکر می‌کردم که معنی ندارد که هر کسی می‌رود هر چه را می‌بیند راجع به آن بنویسد. اگر یک تئاتری واقعاً بد است خیلی هم لازم نیست راجع به آن بنویسیم. مگر اینکه مثلاً کار یک آدم مهمی باشد و ما به آن آدم حالی کنیم که دارد اشتباه می‌کند. وگرنه باید انتخاب کنیم. بگوییم مثلاً این پنج کاری که خوب است باید ثبت شود در مجله و بماند. چنین سیاست‌هایی را آنجا سعی می‌کردم اعمال کنم، ولی کلاً جنبه‌ی آموزشی مجله قوی‌تر بود.

– آقای ستاری نحوه‌ی آشنایی شما با کار مجله و بعد کارهایی که خود شما انجام دادید چگونه بود؟

دکتر جلال ستاری: من شش هفت سال عضو شورای تئاتر بودم در آن نظام. و خُب آشنا بودم با همه‌ی کار و وزارت فرهنگ و هنر، و همین‌طور تأسف می‌خوردم که چرا مجله‌ای تئاتری نیست، تا این که آقای نصیریان آمد و شورا جنبه‌ی جدی‌تری پیدا کرد نسبت به سابق. و تصمیم گرفتیم که این کار را انجام دهیم و خیلی هم طول کشید. آن شماره‌ی اولی که آن مرحوم می‌خواست اداره بکند خیلی دیر در آمد، خیلی دچار مشکل شدیم. بالاخره فهمیدم که ما بایستی کسی را انتخاب کنیم که خودش مجذبه بتواند آن کار را دنبال کند، و ما خانم تقیان را انتخاب کردیم. آن کاری که فصلنامه کرد در این مدت چند سال آن روزگار و آن سالهای اخیر شناخته شده است تا رسید به حضور آقای نشان که همه چیز متوقف شد. فصلنامه واقعاً پژوهش در مورد تئاتر را باب کرد. پژوهش در مورد تئاتر ایران را. یعنی فقط

فصلنامه تئاتر

ویژه پژوهش‌های تئاتری

شماره مسلسل ۳۷ دوره جدید - شماره ۲۱

زمستان ۱۳۸۲



به ترجمه اکتفا نکرد که مثلاً فلان کس چه می‌گوید در مورد برشت و سارتر چه می‌گوید در مورد کوکتو. بیشتر توجه این بود که در خود این مملکت چه دارد می‌گذرد. چند تا همکار خیلی خوب به مرور گرد آمدند که این کار را کردند. یکی مرحوم عنایت‌الله شهیدی بود، که مطالب بسیار ارزنده‌اش و در این مجله هست. دیگر مقاله‌ی بسیار بسیار مهمی است در مورد «بقال بازی» از سیروس سعدوندیان که در یکی از شماره‌ی این مجله است. و نکته ندارد واقعاً. مقاله‌ی بسیار خوب دیگری است به قلم آقای ثریا در مورد تعزیه‌ی حلاج که در یکی از همین شماره‌ها وجود دارد. در شماره‌های قبلی هم آقای بکتاش کارهای فوق‌العاده‌ای داشت و نیز مقالاتی از پرویز ممنون و غیره.

اینها مطالبی نوین بود که ما با زحمت زیاد گرد می‌آوردیم. علت اینکه چرا گرد می‌آمدند، رابطه‌ی آدمها با آدمها بود و اعتمادی که او به شما می‌کرد که مطلب را به شما بدهد. مثلاً بعضی آقایان از مرحوم شهیدی مطلب می‌خواستند و او می‌گفت تا با فلان کس مشورت نکنم مطلب نمی‌دهم. فقط مناسبات وجود داشت و مهم بود. یعنی پژوهشگر بخشنده‌ای نبودیم. آنها تشخیص می‌دادند که واقعاً ما ارزش قائل می‌شویم برای کارشان و مجله این شأن را دارد که چاپ بکند یا نه و تا آخر هم ما همین طور ادامه دادیم بدون هیچ فرمالیته‌ای. مناسبات شخص با شخص؛ ما می‌پرسیدیم آقای فلان چه کار می‌خواهید بکنید و ایشان توضیح می‌دادند و می‌فرستادند و ما می‌خواندیم و اصلاح می‌کردیم و در می‌آوردیم. تقیان: در همان دوره‌ی اول به عنوان مثال تمام تاریخ تبریز به طور کامل وجود دارد. کار آقای علیزاده.

دکتر جلال ستاری: بله شما همین پنج شماره‌ی اول را ملاحظه کنید و سرمقاله‌ها را بخوانید. در دوره‌ی بعد هم می‌بینید که واقعاً اگر اسمش پژوهش‌های تئاتری بوده، اسم بی‌موردی نبوده. اسم بامسمائی بود، ولی اینکه ما مرتب مطالبی را ترجمه کنیم و چاپ کنیم، این یک کار دم دستی است. کار دشواری نیست. از این مطالب زیاد وجود دارد که ترجمه‌کنند و در یک مجله جای دهند و این شده حالا فصلنامه. یعنی تبدیل شده به یک چیز دیگر و از آن مقوله به کل خارج شده. البته چون همه مطالب را که می‌فرستادند ما چاپ نمی‌کردیم خُب خصوصت‌هایی هم البته ایجاد می‌شد. ولی به جان می‌خریدیم.

تقیان: مهم‌ترین مرجع دانشگاهی یعنی رساله‌های دانشگاهی، تقریباً آنچه راجع به شخص یا اتفاقی در تئاتر ایران باشد امکان ندارد که بدون مراجعه به فصلنامه به دست

— **مطلب دکتر ممنون درباره‌ی چه بود؟**

لاله تقیان: مکتوب یک نمایشنامه‌ی تخته حوضی را آقای دکتر ممنون در اصفهان پیدا کرد. مربوط به دوره‌ی قاجار. می‌دانید که اصلاً معمول نبوده که این‌ها مکتوب باشد. در واقع این اولین نمایشنامه‌ی مکتوب تخته حوضی است. که روی آن هم یک متن خیلی خوبی آقای ممنون تحلیل کردند و نوشتند.

— **می‌شود ما آن را مجدداً نقل کنیم؟**

تقیان: بله، البته. چرا که نمی‌شود.

دکتر جلال ستاری: من چند تا قصه هم برایتان بگویم در باب این شماره‌ها خوب است. به هر حال یک لطفی ممکن است پیدا کند. عرض کنم که وقتی که انقلاب شد یک مردی که آن روزگار در دانشکده‌ی هنرهای دراماتیک درس می‌داد و خود بنده وقتی که ایشان به بنده متوسل شد برای اینکه از گرفتاری نجاتش بدهیم خلاصش کردم ولی ما می‌دانستیم که اصل فکر ایشان اصلاً چه است. یکدفعه پس از انقلاب گفت باید کسانی که این مجله را اداره می‌کردند محاکمه شوند. می‌گفت: برای اینکه بیت‌المال را این‌ها هدر داده‌اند. فکر می‌کنم که منعکس هم کرد در روزنامه‌ها. می‌خواهم بگویم که یک چنین برنامه‌هایی هم بود. نکته دیگر این است که یک مصاحبه‌ای هست با «لرتا» نوشین. این تنها مصاحبه‌ی لرتا است. یعنی لرتا بدون این مصاحبه جای دیگری مصاحبه نکرده. و تنها مصاحبه‌ای است که مجله‌ی نمایشی که در آلمان چاپ شده این مصاحبه را عیناً نقل کرده.

— **چه کسی این مصاحبه را انجام داده؟**

دکتر جلال ستاری: خانم تقیان

— **دوره‌ی مجله را بیرون می‌فروشند؟**

تقیان: نه آقا. اگر شما جایی این دوره را پیدا کنید یک میلیون تومان هم نمی‌دهند.

— **آنقدر نایاب است.**

تقیان: بله.

دکتر جلال ستاری: وقتی که مصاحبه با لرتا چاپ شد، این را هم، در نظر بگیرید شما که به هر حال ما فصلنامه‌ی تئاتر را به خاطر اینکه من در آنجا از طرف وزیر مسئولیت داشتم قبل از چاپ به نظرشان نمی‌رساندم. یعنی قبل از چاپ وزیر نمی‌دید، بعد از چاپ

به او نشان می‌دادم. به هر حال ایشان به من اطمینان داشت. البته یک آزادی بود، ولی اعتماد هم بود. وقتی که چاپ می‌شد ما می‌رفتیم پیش او و تعهد کرده بودیم که قبل از چاپ نبیند و او هم قبول می‌کرد. مصاحبه‌ی لرتاکه چاپ شد او ما را خواست. هر دوی ما را خواست. چه گذشت در آن جلسه را خانم تقیان بیان می‌کنند.

تقیان: رفتیم به اتاق آقای پهلبد و او خیلی انسان مرتب و منظم و مؤدبی بود، خیلی ما را تشویق کرد که این مجله خیلی خوب است و شما خیلی زحمت می‌کشید و... «ولی من می‌خواهم یک خواهشی از شما بکنم و آن این است که این همسایه‌ی شمالی را فراموش کنید». این عین جمله‌ی ایشان است. و «به این همسایه‌ی شمالی نپردازید». به محض اینکه این جمله تمام شد من دیدم که آقای ستاری با کمی خشم از جایش بلند شد و گفت با اجازه‌ی شما ما می‌رویم، ایستاد و یک اشاره به من کرد که برویم، جلسه تمام شد. آقای پهلبد کمی هول شد ولی آقای ستاری گفت: اگر شما قرار باشد در همه چیز برخلاف تعهد، دخالت بکنید پس ما باید برویم. چخوف اهل روسیه است و خیلی آدمهای مهم دیگری در تئاتر آنجا هستند و ما داریم راجع به تئاتر حرف می‌زنیم و باید این مطالب را بگوییم. و انصافاً آقای پهلبد فقط عذرخواهی کرد و قبول کرد و گفت من دیگر کاری ندارم، باشد. حق با شماست و از آقای ستاری به نوعی عذرخواست و گفت شما کارتان را ادامه دهید و بالاخره آن جلسه به خوبی و خوشی تمام شد. این خاطره‌ی واقعاً خوب را ما داریم.

دکتر جلال ستاری: این یک چیزی است که همیشه در ذهن من مانده. به خاطر اینکه آن سلوک او و صداقت من، البته آن خشم من هم به خاطر صداقت بود. نکته‌ی دیگری که به شما می‌خواهم عرض بکنم و آن هم جالب است. این است که یک سالی ما رفتیم به بلژیک. در بلژیک که بودیم برای ما دعوتنامه‌ای فرستادند از لندن که برویم انگلیس. باید ویزا می‌گرفتیم. رفتیم به کنسولگری انگلیس در بروکسل که مصاحبه‌ی مفصلی می‌کنند و یک خانمی بود و حدود یک ساعت، یک ساعت و نیم طول کشید اما نتیجه نداد یعنی خانم قبول نمی‌کرد. ما دیگر ناامید شده بودیم بالاخره این خانم پرسید که شما چه کار می‌کنید در ایران. گفتیم یک کارهایی می‌کنیم از جمله کارهایی در زمینه‌ی تئاتر و یک مجله‌ای هم داریم و تصادفاً یک شماره از مجله همراه من بود و به ایشان نشان دادم. همان لحظه به ما ویزا داد و گفت نه، شما که این کار را انجام می‌دهید نمی‌مانید، برمی‌گردید ایران. شما اهل ماندن در اینجا نیستید. و این اتفاق خیلی شگفت بود.

فصلنامه تئاتر

ویژه پژوهش‌های تئاتری

شماره مسلسل ۲۶ - دوره چهارم - شماره ۱

بهار ۱۳۸۰



شیراز: گاه‌نگار علوم انسانی
تألیف: سید علی حسینی

– این گفتگو با لرتا در کدام شماره است؟

تقیان: در سال ۱۳۵۶ چاپ شده.

– این گفتگو را هم می‌توان نقل کرد؟ بالاخره از لرتا هیچ مطلبی نیست؟

تقیان: بله. در همان پنج شماره آنقدر مطالب خوب راجع به تئاتر ایران وجود دارد که می‌توانید نقل کنید.

تقیان: دوره‌ی بعد که ما سال ۶۶ تا ۷۰ در آوردیم، مجموعه ۱۶ شماره است. و یک چیزی که باید به مطالب قبلی اضافه کنید این است که در بین وقعه‌ای که پیش آمد در سال ۷۰ تا سال ۷۶ که چاپ مجله و... تعطیل بود یک مقداری از مقالات پیش من مانده بود چون شماره‌ی آخری که باید چاپ می‌شد، نشد. این‌ها را تنظیم کردیم و آقای ستاری رفت پیشنهاد کرد به نشر مرکز. که گفتند چاپ می‌کنیم و در مقدمه‌ی آن تمام این‌ها نوشته شده و هست. به نام تعزیه و تئاتر در ایران که در مقدمه آن اشاره کرده‌ایم که این مقالات شماره‌ی ۱۷ فصلنامه‌ی تئاتر است. کاری که من الان دارم انجام می‌دهم با شماره‌ی ۳۸ فصلنامه این است که مطالبی را که پیش من مانده است، قرار شده است توسط ناشر دیگری چاپ شود. که در مقدمه‌ی آن هم هست که این شماره‌ی ۳۸ فصلنامه است.

به هر حال تحقیقاتی است که انجام شده و باید چاپ شود و استفاده شود. کار دیگری که آنجا انجام دادیم و کار بدی نبود و الان نیمه‌کاره مانده، تهیه‌ی ۷، ۸ جلد کتابشناسی تئاتر بود. یعنی اولین کاری که من قبل از فصلنامه شروع کردم.

– شروع آن از چه سالی بوده؟

تقیان: از اولین کتاب تئاتری که در ایران در آمده و اولین تئاتری که روی صحنه رفته. چون این‌ها، ببینید یکی کتابشناسی تئاتر است که در آمده، یکی کتابشناسی نقد تئاتر است تمام نقدهایی که نوشته شده، که هنوز به صورت فیش است و از آن سال تا حالا منظر ناشری است که بالاخره پیدا نشده. عرض کنم که یکی کتابشناسی کتاب‌های تعزیه است که آن هم به صورت جداگانه در می‌آید. کتابشناسی نمایشنامه‌های رادیو است که سر آن جنجالی در گرفت. چون ما بخشی را که توانستیم چاپ کنیم و مربوط به قبل از انقلاب بود با اعتراض رادیو مواجه شدیم. چون ما شماره نوارها را چاپ کرده بودیم و تمام نمایش‌هایی که روی صحنه رفته، فیش شده و آماده‌ی چاپ است. تمام مقالات تئاتری

که چاپ شده، فیش شده، آماده است. ۷ جلد کتابشناسی است، که فقط همان یک جلد کتابشناسی تئاتر چاپ شده.

— بقیه آماده‌ی چاپ است؟

تقیان: بله، آماده است. یک سری هم ما چیزهای دیگر را مثلاً فرض کنید که فهرست تمام سالن‌های نمایش در تهران را در فصلنامه چاپ کردیم و هست. تقریباً در هر شماره‌ای شما یک کار تحقیق این چنین را پیدا می‌کنید که سال تأسیس آن ذکر شده، مدیر آن و سالی که تعطیل شده، و چیزهای جالبی است که خیلی هم لازم است.

— خانم تقیان نحوه‌ی مناسبات شما با نویسندگان از جهت حق التألیف به چه صورت بود؟

تقیان: خیلی غم‌انگیز است. برای اینکه اگر مثلاً می‌خوانید در روزنامه‌ها که به پژوهش توجه و اعتنا نمی‌شود ما خیلی خوب این موضوع را حس کردیم. فصلنامه تئاتر آن شماره‌هایی که قبلاً در می‌آمد. من فکر می‌کنم اگر اشتباه نکنم در دوره‌ای که آقای منتظری بود و ما داشتیم خیلی پول می‌پرداختیم مثلاً صفحه‌ای ۴۰۰ تومان ۵۰۰ تومان بود. که ما به محقق می‌پرداختیم برای سالها زحمت که واقعاً هیچی نبود. این محققینی که با ما کار کردند این سالها، باید واقعاً فقط بهشان بگوئیم که دستتان درد نکند. در واقع مجانی کار کردند. بعد هم که خیلی توانستیم پولها را جمع و جور کنیم شد صفحه‌ای هزار تومان. این اواخر دیگر واقعاً صدای من در آمده بود که من واقعاً نمی‌توانم به کسی این مبلغ را بدهم و شد صفحه‌ای سه هزار تومان برای پژوهش‌های مهمتر و نه بیشتر از آن. آخرین مبالغی که برای فصلنامه داده شده و همین طور مجله‌ی نمایش هم همین طور. الان به بچه‌هایی که ۲۵ ساله‌اند و می‌روند یک چیزی می‌نویسند و یک صفحه‌ای چاپ می‌کنند من می‌بینم ۴۰، ۵۰ هزار تومان پول می‌دهند. در حالیکه من به محقق‌ام به نویسنده‌ام هیچ وقت بیشتر از صفحه‌ای سه هزار تومان نتوانستم بدهم که تازه این‌ها هم ماند و وقتی من از آنجا آدم بیرون تا دو سال بعد نتوانستم این‌ها را بگیرم. پول حق التألیف کتاب‌ها را هنوز نتوانسته‌ام بگیرم از سال ۸۰ هنوز این پولها مانده. چند نفر محدودی از آنها را توانستیم یک پولی را تهیه کنیم و بدهیم و بقیه مانده. و هر چه هم ما نامه نوشتیم به آقای معاون وزیر که آقا این آبروی وزارت ارشاد است. شما که این همه خرج‌های کلان می‌کنید، شما که در مطبوعات می‌گویید ما هفت میلیارد و نیم برای تئاتر بودجه گرفتیم. چه طور راضی می‌شوید یک نویسنده‌ای،

یک محقق ۵ سال بنشیند و منتظر باشد که حق التالیف یک کتاب ۱۰ درصد، ۱۵ درصدش را بگیرد. متأسفانه هنوز هم همین است. همه‌ی این حرف‌هایی که برای پشتیبانی از تئاتر می‌شود بیخود است. هیچ پشتیبانی از تئاتر نمی‌شود. آنچه آدم لایق هست متأسفانه کنار گذاشته می‌شود و آن‌های دیگر هم برای خودشان بالاخره آدمی می‌گذارند. پولی را می‌گیرند و کار هم نمی‌کنند.

– تیراژ تون چند نسخه بود؟ از کجا شروع شد؟

تقیان: تیراژ فصلنامه را ما از هزار تا شروع کردیم، تا سه هزار تا هم پیش رفتیم.

– آخرین شماره چه بود؟

تقیان: آخرین شماره هم روی همان سه هزار تا بود و قیمت فصلنامه هم ارزان بود. ولی به هر حال مجله‌ای تخصصی برای تئاتر را نمی‌توانید منتظر باشید که به محض اینکه چاپ شد تمامش فروخته شود.

– توزیع چگونه انجام می‌گرفت؟

تقیان: ما در واقع، توزیع چندانی نداشتیم. برای مجله‌ی نمایش داشتیم. یعنی بخش عظیمی از مجله‌ی نمایش به عنوان سهمیه انجمن‌های نمایش به شهرستانها می‌رفت. یعنی ما مثلاً ۵ هزار تا چاپ می‌کردیم. سه هزار نسخه از آن همان روز به شهرستان می‌رفت. که واقعاً هم تنها چیزی بود که به دست بچه‌های شهرستان می‌رسید و کمکی می‌کرد. ولی فصلنامه را ما نمی‌فرستادیم مگر اینکه مثلاً درخواستی از شهرستان می‌آمد. یک تعدادی به شهرستان می‌دادیم به صورت درخواستی که کرده‌اند. و بقیه هم در خود دفتر ما فروخته می‌شد. و به نمایشگاه کتاب می‌بردیم و یکی دو تا کتابفروشی که به هر حال کتابهای مرتبط با هنر را می‌فروشدند. به تصور من از این سه هزار تا وقتی دو هزار نسخه‌ی آن فروخته می‌شد من خیلی ذوق زده بودم. می‌گفتم خیلی دیگر پیشرفت کردیم. الان به جایی رسیده که من می‌گویم الان شماره‌های قبلی که یک نسخه‌ی آن دیگر نیست. طبیعی است که آن شماره‌های جدیدی هم که ما در آوریم تا سال بعد یک نسخه‌ی آن هم دیگر پیدا نخواهد شد. تمام می‌شود. این‌ها چیزهایی نیست که آدم فکر کند اگر سه سال مانده پس کسی نخورده این‌ها چیزهایی است که مرجع است و به فروش می‌رود. این مجله‌ها فروخته می‌شود. ولی خُب متأسفانه نه کمکی برای توزیع کتاب و مجله در آنجا به ما شد، نه یک پشتیبانی مالی خوبی

وجود داشت که ما بتوانیم واقعاً از خجالت محققین خود در بیاییم. ولی به هر حال برای همه‌ی ما، فکر می‌کنم که یادگاری است و یک کمی راحتی وجدان که این کاری که کردیم درست بوده. الان هم به درد همه می‌خورد. و من از تعداد دانشجویی که به من مراجعه می‌کنند، متوجه می‌شوم. و همین آقای ناصر بخت و فتحعلی بیگی، دوستان من همین هفته‌ی پیش به من می‌گفتند، چون این‌ها هم درس می‌دهند و هم رساله دارند و هم در این جلسات می‌روند برای داوری، می‌گفتند تقریباً هیچ رساله‌ای در مورد تئاتر ایران نیست که مجبور نباشد به فصلنامه مراجعه کند. تقریباً تمام این‌ها یکی از مراجع مهم‌شان، فصلنامه‌ی تئاتر است.

— جمع زده‌اید تا حالا ببینید، چند صفحه است؟
تقیان: نه.

— این کار را حالا ما انجام می‌دهیم. چون بالاخره یک کارنامه است از شماره و صفحه‌ی آن و مقاله‌اش کتابشناسی این شماره‌ها در آمده؟
تقیان: بله. در یکی از همین فصلنامه‌ها است. در شماره‌های آخر.

— چند صفحه است این کتابشناسی؟ شاید بشود این کتابشناسی را ما چاپ کنیم.

تقیان: بله، آن هم می‌شود. هنوز هم مجله‌ی نمایش، اگر من به شما نشان دهم، مثلاً همان یک سال اول آن که هر یک صفحه‌ی آن الان واقعاً طلاست و هیچ جایی وجود ندارد. چه مقاله‌هایی در آن است. دوره‌ی دوم آن هم همین طور. متأسفم واقعاً که سرنوشت مجله اینگونه شد.

— این خاطره هم واقعاً جالب است که وزیر یک مملکتی تسلیم یک منطقی بشود.

دکتر جلال ستاری: درست است که واقعاً او کار خودش را می‌کرد ولی جایی که می‌دید به نفع اصالت یک فرهنگی نیست مقاومت جاهلانه نمی‌کرد.



